اندیشه ی دینی حافظ: نقد و نظر

رهبری، بهمن

مقدمه

پنجمین شماره‏ی ماهنامه‏ی وزین حافظ،مزیّن به مقاله‏یی از آقای دکتر هاشم محمدی-عضو هیأت علمی دانشگاه-است.این‏ اواخر مرسوم شده برخی از استادان دانشگاه خصوصا در رشته‏های‏ علوم انسانی،در صدر و پیشانی مقالاتی که جهت انتشار به جراید یومیّه و هفتگی و ماهانه و...می‏دهند،در جوار نام خود عبارت‏ «عضو هیأت علمی»را قید کنند.حال اگر مقاله و مطلب این‏ عزیزان محتوی نکات جالب و جاذب باشد و پسند خاطر خوانندگان‏ قرار گیرد،درج عبارت عضو هیأت علمی-که علی القاعده تأکید موکدی‏ست بر فضل و مراتب علمی-تأثیر چندانی نداشته و چیزی‏ بر ارج و قرب نویسنده نمی‏افزاید،امّا اگر نوشته احتواء بر تسامح و تغافل(در هر شکل و صورت)داشت،آن‏گاه این عبارت از معنی خود تهی شده و-به نوعی-گزارشگر رعونت نفس نویسنده‏اش می‏شود.

و امّا خود حضرت عالی یکی از عمیق‏ترین و پر محتواترین‏ پژوهش‏ها را در دومین شماره‏ی ماهنامه قلمی فرموده و مبحث‏ خوش‏خوانی و خوش‏آوازی و آوازه‏خوان بودن حافظ را با استناد و استنباط از گفتار محمّد گلندام و فحوای برخی غزلیات در کمال‏ صراحت و گویایی تشریح فرموده‏اید.به حقیقت عرض می‏کنم‏ مدت‏های مدیدی بود که چنین مقاله‏ی جاندار و پرمایه‏یی نخوانده‏ بودم-مریزاد دستی که انگور چید-در خصوص آوازخوانی حافظ به‏ یاد ندارم نویسنده‏ای از اهل قلم متذکر آن شده و مقاله‏ای چنین‏ موزون و دلکش آن هم با استنباط دقیق و عمیق از فحوای غزلیات‏ و هم‏چنین گفته‏های محمّد گلندام قلمی کرده باشد.اصولا عمل‏ استنباط کردن هنری‏ست که نزد همه کس یافت نمی‏شود،امّا نوشته‏ی فوق نشان داد که حد و اندازهء آن نزد جناب عالی لاتعد و لاتحصی است.خصوصا در این برهه از زمان که مصور کردن و ترسیم کردن حافظ در قالب یک فقیه شیعی امکانا ارج و قرب فراوانی‏ می‏تواند داشته باشد.مقاله‏ی حضرت عالی یک مسأله‏ی دیگر را هم‏ ثابت کرد بدین معنی که بعد از«حافظ بس»مرحوم امیری‏ فیروزکوهی بسیاری از ادبا تصور می‏کردند موضوعات مربوط به‏ حافظ را باید مفروغ عنه پنداشت و جناب عالی با نوشته‏ی جذّاب و دل‏نشین خود ثابت کردید.هنوز که هنوز است بسیاری از دانستنی‏ها در حافظ وجود دارد که مغفول واقع شده‏اند«هزار نشتر ناخورده در رگ تاکست»که مبادا افرادی گمان کنند که«به پایان رسید کار مغان».به دلایل فوق نمی‏توانم درک کنم چه گونه امکان دارد مقاله‏ی آقای دکتر هاشم محمّدی با عنوان«حافظ شافعی و اشعری»با آن مشخصات،از ویرایش و بررسی آن جناب مجوز ترخیص کسب نموده و در ماهنامه ثبت و ضبط شده باشد،شمایی‏ با آن حدت ذهن که نوشتارتان مشخص می‏کند در زمره‏ی اهل نظر هستید و در علم نظر بینایید.

باورهای دینی حافظ

مقاله‏ی آقای دکتر محمدی اختصاص دارد به باورهای دینی و کلامی حافظ،مشار الیه کوشیده‏اند با تفحص و تجسّس در غزلیات- که بنا به گفته‏ی خودشان نشان‏دهنده‏ی سیر تطور و تحول آرا و افکار حافظ در ادوار مختلف زندگانی‏اش است-راهی به سوی‏ اندیشه‏ی دینی و معرفت وی بگشایند،فارغ از این‏که امکان‏پذیر بودن فهم و درک عقاید و نظریات شعرا از طریق استناد به‏ سروده‏هاشان موضوعی‏ست که حتمیّت و قطعیّت کافی نداشته و یجوز و لایجوز و لم و لانسلم‏های فراوانی دارد،خاصه در خصوص‏ حافظ که صفات ایهام و تخیل و توریه،رکن رکین غزلیات و عنصر تفکیک‏ناپذیر آن به شمار می‏رود،احتمال عینیّت یافتن این امر بسیار ضعیف بلکه اضعف است.

با تمام این احوال،اگر ادعای نویسنده‏ی محترم در این باب‏ جامه‏ی عمل پوشیده،به فعلیّت می‏رسید،جای بحث نبود؛امّا متأسفانه در اولین قدم این پژوهش معضلات و مشکلاتی چند شروع‏ به جلوه‏گری در منظر خواننده می‏کند.

باب معرفت و شناخت

اول از همه می‏پردازیم به کلمه‏ی«معرفت»که قرار است همراه‏ با اندیشه‏ی دینی حافظ در مظان بررسی و پژوهش واقع شود.واژه‏ی‏ «معرفت»یک مفهوم کلی‏ست که مصادیق فراوانی داشته و محیط بر علوم متعددی است.معارف متداول زمان حافظ عمدتا اشتمال دارد بر:علوم قرآنی،علوم دینی(فقه،اصول،تفسیر،حدیث و...)علم‏ کلام،ادبیات عرب،فلسفه(طبعیّات و الهیّات)و عرفان،و نویسنده‏ی‏ گرامی مشخص نفرموده‏اند که متعلق خواست و اراده‏شان در باب‏ بررسی معرفت نزد حافظ به کدام یک از شاخه‏های معرفت تعلق‏ می‏گیرد،لذا این کلی‏گویی و کلی‏نگری موجبات انسداد باب هر نوع‏ نقد و نظر را فراهم کرده است.

امّا بررسی سیر تکاملی اندیشه‏ی دینی حافظ از محتوای غزلیات، مسأله‏یی کاملا بکر و بدیع است و نگارنده گمان ندارد احدی از حافظشناسان قدم در این وادی گذاشته باشد،به همین دلیل اگر مقاله‏ی جناب دکتر محمدی با استقصای کامل تنظیم و تدوین شده‏ بود،شاید می‏توانست به منزله‏ی فتح بابی باشد برای سایر معتمقان و مدققان حوزه‏ی ادبیات و معارف اسلامی که با متابعت از جناب دکتر محمدی و به رشته‏ی تحریر کشیدن مقالات مستوفا و سودمند زوایای مکتوم و کنون این مبحث جذّاب و دل‏نشین را در منظر مشتاقان قرار دهند،امّا متأسفانه تحقیقات راه گشایانه‏ی جناب‏ نویسنده در این مقوله محدود شده به ذکر کلیّاتی متعارف و معمول‏ به شرح ذیل که جمیعا راهی به دهی نمی‏برند:

1-در اشعار حافظ گاه اشارات شیعی دیده می‏شود و گاه نوعی‏ گرایش کلی در اصول و فروع شافعی و اشعری؛

2-مضامین اشعار نشان می‏دهد که حافظ در کلام اشعری و در فروع شافعی است؛

3-در باب مذهب حافظ از راه قرائت تاریخی و شواهد کلامی‏ نمی‏توان حرف آخر را زد؛

4-ملامتی‏گری،ایهام‏گویی،مشرب رندی و...از جمله موانع‏ درک شناخت دینی و مذهبی حافظ است.

موارد فوق-که از جای جای نوشته برگرفته شده-به زعم‏ نویسنده‏ی محترم پژوهش‏های راه گشایانه در باب دین و مذهب‏ حافظ است.مطمئنا هرکس که تنها یک بار دیوان غزلیات را مرور کرده باشد،کمّ و کیف مسایل مذکور،به وضوح و روشنی هرچه‏ تمام‏تر برایش آشکار خواهد شد.این نحو موضوعات پیش از آن‏که‏ داخل در مقوله‏ی معلومات باشند،در عداد بدیهیات،مسلّمات و مشهورات هستند و به بداهت عقل نظری دریافت می‏شوند،بی‏آن‏که‏ نیازی به تحصیل و تعلیم باشد،مضاف بر این‏که جناب دکتر محمدی در مطلع مقاله‏ی خود و از باب براعت استهلال و عده‏ی‏ راه گشایی جهت نیل به آرای دینی حافظ را داده‏اند و در مقطع آن‏ ناممکن بودن این کار را به خاطر ایهام گویی و ملامتی‏گری و غیره‏ بیان فرموده‏اند!کلا ملخص و مجمل گفته‏ی ایشان چنین است:

غزلیاتی که سیر تکاملی مضامین‏شان بازگوکننده‏ی اعتقادات‏ دینی و مذهبی حافظ است،به خاطر وجود ابهام و ایهام...در بطن و حاقشان،تأویل‏پذیر گشته‏اند و این خصیصه‏ها موانع شناخت عقاید حافظ به شمار می‏روند.از تأمل در ماحصل این اظهارات بر بنده‏ معلوم نشد که آیا نویسنده‏ی گرامی،در حین نوشتن نوشتار متوجه‏ مانع‏ها و رادع‏هایی نظیر ایهام و ابهام شده و در نتیجه بحث و بررسی حول محور عقاید خواجه را ناممکن دانسته و یا قبل از تقریر و تحریر مقاله به معضلات فوق اشراف داشته‏اند،اگر شق اول‏ صحیح باشد و جناب ایشان در اثنای نگارش به مسایل موصوف‏ آگاهی پیدا کرده باشند،که در این صورت عرضی ندارم،امّا اگر آشنایی مسبوق به سابقه بوده(که قطعا چنین است)،در این حالت‏ آن وعده‏ی اولیه‏ی مطلع مقاله-که می‏دانستند امکان تحقق ندارد- چه بود؟و این خلف ثانویه مقطع چیست؟

اعتقادات کلامی حافظ

چه‏گونگی اعتقادات کلامی حافظ،بخش دیگری از مقاله را تشکیل می‏دهد.وزن مخصوص این بخش از نوشتار و کیفیت‏ نظریات نویسنده خواننده را به تأمل واداشته و پرسش‏هایی برایش‏ مطرح می‏شود،مانند این‏که:آیا نویسنده‏ی محترم،نوشته را در تعجیل و قلت فرصت به نگارش درآورده‏اند،آیا بعد از اتمام کار، زمانی و لو کوتاه را صرف بازخوانی و بازبینی و ویرایش آن کرده‏اند که علی القاعده جواب باید منفی باشد،چون اگر کرده بودند به سادگی‏ و سهولت متوجه اشکالات ابتدایی مستتر در متن می‏شدند،جناب‏ دکتر محمدی رؤوس برخی از اصول عقاید اشاعره را در قالب پنج‏ مفهوم نقل فرموده و تعدادی از ابیات را به عنوان مصادیق آن مفاهیم‏ و در جهت اثبات انتساب آرای حافظ به اعتقادات اشعریان،در ذیل‏ هر مفهوم ذکر کرده و به شهادت گرفته‏اند امّا عنایتی نفرموده‏اند که‏ اولا بعضی از اصول پنج گانه منقول مانند:«اندیشه‏ی جبر،نفی اعتبار عقل یا نفی اسباب و علیّت»جزو متفرعات و فروعات توحید افعالی‏ بوده و در زمره‏ی مشتقات اصل اخیر قرار دارند و رابطه‏ی‏ فی مابین‏شان طولی‏ست نه مترادف و هم مرتبه با آن و عرضی.ثانیا مفاهیم و مضامین آن دسته از ابیاتی که در مقام مصادیق قرار گرفته‏ و مورد استناد شده ندارند،نظیر بیتی که در اصل گویای رزاقیت حق‏ تعالی است،امّا مستند اثبات توحید افعالی قرار گرفته.

جناب دکتر محمدی به قطع یقین،بهتر از من واقف هستند که‏ مفهوم توحید افعالی در علم کلام و عرفان نظری یعنی اعتقاد به‏ این‏که همه‏ی امور جاری و ساری در کائنات تابع حکمت بالغه و مشیت فائقه‏ی خداوند و به نحوی خواسته‏ی ذات مقدس اوست. موکد این مطلب،کلمه‏ی شریفه‏ی«لا حول و لا قوه الا باللّه»است‏ که سالک و رونده‏ی طریقت در مقام توحید افعالی،مفهوم آن را کشف و شهود کرده و آیینه‏ی دلش در معرض اشراق لمعات آن قرار می‏گیرد و به سر و علن یقین حاصل می‏کند که«لا موثر فی الوجود الا اللّه»و مؤثری جز خداوند در دار وجود نیست.توجیه این مطلب‏ که از امهات عرفان نظری است،نزد اشاعره بدین قرار است که‏ دیّاری در دار تأصل و تقرر صاحب اثر نیست و همه‏ی آثار مستقیما از جانب خداوند است و اوست که خالق افعال و اعمال بندگان است. بنده آفریننده‏ی عمل خود نیست،بلکه کسب‏کننده‏ی آن است و قدرت انسان به انجام فعل توأم با فعل است نه مقدم بر فعل.خلاصه‏ یعنی نفی و طرد هرگونه قدرت و اراده و اختیار در ما سوی اللّه.

حال به وضوح هرچه تمام‏تر مشخص می‏شود که توحید افعالی‏ طابق النعل بالنعل بر مفاهیم جبر و نفی عقل و نفی علیّت صدق‏ کرده و این عوامل در بطن این نوع توحید مستتر است و لازم و ملزوم یک‏دیگرند،به همین دلیل تفکیک‏شان از یک‏دیگر و هم عرض قرار دادن‏شان تسامح بین و آشکار است.سالکی که توحید افعالی محور اعتقاداتش قرار گیرد،قطعا و قهرا رابطه‏ی علّی و معلولی را منکر است،مسلما عقل نزد او فاقد حجیت است و محققا جبری‏ست و این موارد سه‏گانه اولین پلکان نردبانی هست که به‏ توحید افعالی منتهی می‏شود.

طردا للباب عرض می‏کنم،اشاعره براساس اعتقاد به توحید افعالی منکر توحید صفاتی-که متعلق اعتقاد معتزله بود-شدند و متقابلا معتزله هم به خاطر ایمان به توحید صفاتی،توحید افعالی‏ اشاعره را نفی کرده و عقیده‏ی خود را در مورد این نوع توحید در قالب اصل«عدل»بیان نمودند(شرح و تفصیل مطلب در حوصله‏ی‏ این مقال نمی‏گنجد).

پیرو مطالب مذکور حق آن بود که جناب دکتر محمدی در وهله‏ی اول مسأله‏ی توحید افعالی را به صورت فشرده و مختصر تشریح و تبیین می‏فرمودند و سپس عوامل تشکیل‏دهنده‏ی آن را با استناد به ابیاتی که مضامین‏شان دلالت بر مفاهیم فوق دارد،یکایک‏ بیان می‏فرمودند،امّا به عوض این کار در بخش مربوط به‏ «اندیشه‏ی جبر»حافظ،مطلبی را مدعی شده‏اند که غیر قابل باور و مایه‏ی بهت و حیرت آدمی‏ست،ایشان فرموده‏اند:«اندیشه‏ی جبر که‏ نزد اشاعره مقبول است در شعر حافظ با اندیشه‏ی اختیار برابری‏ می‏کند.»به واقع عرض می‏کنم تاکنون هیچ یک از حافظشناسان در پنجاه سال اخیر چنین نظیر بی‏پایه و اساس و مملو از اشتباه را نه به‏ زبان گفتار رانده‏اند نه به زبان نوشتار.

نگارنده در این خصوص استقصای کامل دارم.آخر چه گونه‏ امکان دارد عقاید حافظ را منتسب به جبر کرده و آرا و افکارش را منسوب به اشاعره دانست و در همان حال مدعی شد که اندیشه‏ی‏ جبر و اختیار در حافظ برابری می‏کند؟فاعتبروا یا اولی الابصار. مفهوم فرمایش نویسنده‏ی محترم منجر به این می‏شود که بپذیریم‏ یا حافظ معنا و مفهوم حقیقی جبر و اختیار را نمی‏دانسته و از سر تفنّن و تفریح گاهی به جبر گرایش پیدا می‏کرده و گاهی به اختیار و یا این‏که اساسا به هیچ یک از این دو مقوله اعتقاد و ایمان راسخی‏ نداشته و صرفا به خاطر لحاظ کردن هنر برای هنر یا افزایش کمیّت‏ اشعار و یا در نظر گرفتن پسند روز و ترس از این‏که مبادا به یک‏ جبهه و سمت و سو منسوب و مربوطش نمایند(دقیقا به مثابه‏ی‏ بسیاری از شعرای لین العریکه‏ی تاریخ ادبیات ایران)مبادرت به‏ سرایش ابیات و اشعار مساوی و برابر در این دو موضوع نموده است. مسلما ساحت کبریایی حافظ از انتساب به چنین امور سخیف و نازلی‏ پاک و منزّه است.

بنده که در هیأت علمی هیچ مؤسسه و نهادی حتا در سطح‏ نهضت سوادآموزی و اکابر هم عضو نیستم،در طرفه العین و به‏ نظره‏ی اولی می‏توانم لا اقل پنجاه مقابل ابیاتی که مفهوم و مضمون‏شان یا به صراحت یا به ضرب تفسیر و تأویل دال بر اختیار است،ابیات شعر بر جبر و جبرگرایانه از دیوان شریف لسان الغیب‏ استخراج کنم.ابیات بی‏شماری در کل دیوان وجود دارد که معانی و مفاهیم‏شان به صورت جلی یا خفی ناظر بر جبر بوده و مصداق‏ جبرانگاری حافظ هستند و بسیار مستبعد است که مضمون این ابیات‏ حتا به ضرب و زور تعبیر و تأویل‏های آن چنانی هم به قرائت‏ها و برداشت‏های دیگری میدان بدهند،گذشته از این گرایشات‏ اشعری گونه حافظ و اعتقاد شداد و غلاظش به جبر،متفق علیه کلیه‏ حافظ شناسان می‏باشد.امّا آن دسته از ابیات هم مانند:«چرخ بر هم‏ زنم...و عالمی از نو بیاید...»که از ظواهر آن‏ها رایحه‏ی اختیار به‏ مشام می‏رسد در حقیقت بیانگر اعتقاد حافظ به تفویض نیست،بلکه‏ به‏طور ضمنی و تلویحی نشانگر اعتراض او به جبر و جباری است و شرح و بسط آن زمان موسع و مفصلی را طلب می‏کند.«این سخن‏ بگذار تا وقت دگر»،مطالب بیش از حد به دراز کشید.

سخن پایانی

میزان علاقه‏مندی و سرسپردگی من به خواجه‏ی شیراز در حدی‏ست که مدت 15 سال از عمرم را در محضر شادروانان دکتر هروی و دکتر ضیاء الدین سجادی زانوی ادب زده و از محاضرات‏ و مفاوضات آن زنده یادان در باب حافظ بهره‏ها برده و فیض‏ها کسب‏ کرده‏ام،به همین دلیل هر زمان مواجه و مصادف با روزنامه، هفته‏نامه،ماهنامه،جریده یا مقاله‏ای در خصوص حافظ شوم، بی‏اختیار و ناخودآگاه بررسی چند و چون محتویات آن وجهه‏ی همتم‏ قرار می‏گیرد،سائقه‏ی همین عشق و علاقه به ادب کلاسیک و شخص حافظ مرا بر آن می‏دارد که خدمت‏تان عرض کنم مقام و منزلت حافظ هم‏چنین جایگاه شخص جناب عالی مابین فرهیختگان‏ مملکت،خیلی رفیع‏تر و بزرگ‏تر از آن است که این قبیل مقالات‏ سخیف و سست در خصوص مواضع فکری و فرهنگی حافظ نوشته‏ شده و در ماهنامه‏ی شما درج شود.مسلّم است که نااهل دست از سخن گفتن برنمی‏دارد،امّا حضرت عالی که اجباری به درج و انعکاس‏ این‏گونه سخنان ندارید،نشستن و چند ورقی را سیاه کردن و حافظ را سرگردان و حیران بین جبر و تفویض معرفی کردن-که نوعی‏ نسبت دادن تضاد و تناقض شخصیتی در حق حافظ است-و اعتقاداتش را بی‏رابطه و ضابطه و بدون دلیل و مدرک به صورت‏ فله‏ای به اشاعره نسبت دادن،و خلاصه رطب و یابس به هم بافتن، نه اسمش تحقیق و پژوهش است نه جایش در ماهنامه‏ی حافظ.

در خاتمه امیدوارم عذر تقصیر تصدیع حاصله را که ناشی از تطویل نوشته است پذیرا باشد و از این عرایض بر دامن شریف‏تان‏ غبار خاطری از رهگذر من ننشسته باشد.